

## چارچوب نظم دهنده در نظریه اجتماعی

محسن توده رنجبر

کارشناس ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی

نام نویسنده مسئول:

محسن توده رنجبر

### چکیده

چهار دوگانگی ای که چارچوب نظم دهنده ای برای نظریه اجتماعی فراهم می کنند عبارتند از: ۱- فرد / جامعه ۲- کنش / ساختار ۳- یکپارچگی اجتماعی / یکپارچگی نظام ۴- مدرنیته / سرمایه داری - سوسیالیسم. هر نظریه اجتماعی باید چیزی درباره افراد و روابط آنها با هر چه که جامعه می نامیم بگوید و یا اشاره ضمنی داشته باشد و پرسش اساسی این است که کدام ارجحیت دارد ضمناً هر نظریه اجتماعی باید چیزی درباره کنش اجتماعی، چه فردی باشد چه جمعی و درباره ساختار اجتماعی - سازمان اجتماع، بگوید و باز پرسش اساسی این است که کدام ارجحیت دارد. درخصوص یکپارچگی اجتماعی اشاره به چیزی است که کنشگران یا افراد درون جامعه را پیوند می دهد و یکپارچگی نظام نیز اشاره به آن چیزی است که بخشهای مختلف جامعه را پیوند می دهد. یکپارچگی به معنای هماهنگی نیست - افراد و بخشهای مختلف جامعه ممکن است از رهگذر تضاد پیوند یابند. دوگانگی چهارم نسبتاً متفاوت است به این ترتیب که سه تای اولی در هر جامعه ای که بررسی می کنیم مطرح اند، ولی این آخری فقط در جامعه مدرن از زمان انقلاب صنعتی به بعد مطرح است. بنابراین یک دوگانگی فرعی است. سؤال اینکه: آیا ویژگیهای جامعه معاصر نتیجه یک شکل خاص جامعه - سرمایه داری - است و آیا این ویژگیها ممکن است به وسیله نوع دیگری از جامعه - سوسیالیسم - تغییر یابند یا اینکه این ویژگیها پیامد کم و بیش ناگزیر جامعه مدرن به خودی خود است.

**واژگان کلیدی:** نظریه اجتماعی، دوگانگی، جامعه شناسی.

## مقدمه

اگر به شیوه نظام وار دست به تشریح نظریه پردازان کلاسیک بزینیم با دورکیم آغاز باید بکنیم، شاید اجتماعی ترین جامعه شناسان اولیه و نقطه مناسبی برای مقایسه باشد مع هذا با توجه به پیشینه تاریخی کارل مارکس متقدم می باشد که اهمیت سیاسی و جایگاه زمانی اش به این معنی است که دیگران به طور معمول در ارتباط با او در نظر گرفته می شوند [۱].

دورکیم و زیمل و وبر تقریباً معاصرند (ایمیل دورکیم و گئورگ زیمل هر دو در ۱۸۵۸ پا به جهان گذاشتند، دورکیم در ۱۹۱۷ و زیمل سال بعد از آن جهان را بدرود گفتند، حال آن که وبر در ۱۸۶۴ زاده و در ۱۹۲۰ از دنیا رفت). اینها به هیچ وجه متقدم ترین نظریه پردازان اجتماعی نیستند، ولی کسانی هستند که « تثبیت » شده اند و ایده های آنها همچنان چارچوب اندیشه اجتماعی مدرن را شکل می دهد چرا که منسجم تر و فراگیرتر از ایده های معاصران شان می باشند [۲].

هر نظریه اجتماعی ارزشمندی، به این دلیل بدیهی که سعی در فهمیدن موضوعی پیچیده دارد، دشوار است؛ فهم ساده ای از ساختارهای اجتماعی یا فرآیندهای اجتماعی وجود ندارد [۳].

روش شناسی، شیوه های کلی است که به کمک آنها درباره آنچه انجام می دهیم فکر می کنیم به شیوه ای که از طریق آن دست به انتخاب و تعریف آنچه بررسی خواهیم کرد می کنیم، شیوه ای که از رهگذر آن می توانیم هنگام شروع تحقیقات کارمان را برنامه ریزی کنیم، و مفروضاتی درباره آنچه انجام می دهیم و چرا آن را انجام می دهیم می سازیم. بخشی از آن، این پرسش است که منظور ما از فهم جامعه شناختی یا تبیین جامعه شناختی آنچه که بررسی می کنیم چیست [۴].

هر یک از متفکران پاسخی متفاوت به هریک از این مسائل دارند ولی همه آنها در یک چیز سهیم هستند: توجه به این مطلب که آنچه جامعه نامیده می شود موضوعی خاص برای تحقیقات علمی است - اگرچه منظور از علمی، و نیز جامعه، برای هریک متفاوت است باید گفت: این روش ها، عموماً، شیوه های درک همه جامعه ها و نیز شیوه های طبقه بندی انواع گوناگون جامعه تلقی می شوند این نظریه های گاهی مکمل هم و گاهی متناقض یکدیگرند، و گاه درباره چیزهایی آن چنان متفاوت بحث می کنند که هیچ گونه ارتباطی نمی تواند میان آنها باشد جداول ۱ و ۲ و ۳ و ۴ [۵].

جدول ۱- مقایسه نظرات اندیشمندان در خصوص فرد و جامعه

فرد	جامعه
دورکیم: جامعه فرد را شکل داده و محدود می کند. فرد در جامعه های پیچیده اهمیت بیشتر می یابد و فردگرایی کانون وجدان می گردد، که افراد را با یکدیگر پیوند می دهد.	دورکیم: جامعه علاوه بر فرد و فراسوی او وجود دارد، و قدرت فراوانی را بر فرد، مخصوصاً در جامعه های ابتدایی، اعمال می کند.
مارکس: فرد « متفرد » ایده ای است که همچون بخشی از تحول سرمایه داری ایجاد شد. وضعیت « طبیعی » فرد همچون عضو لازمی از گروه است.	مارکس: جامعه با کنش انسانی خلق می شود ولی همچون قدرتی بیرونی بر افراد عمل می کند - نیرویی سلطه جو در تمام جوامع به جزء ابتدایی ترین و متحول ترین جوامع (یعنی جوامع کمونیستی).
وبر: فرد تنها یک واقعیت است و تحلیل باید از کنش عقلانی فرد آغاز گردد.	وبر: جامعه پیامد نسبتاً بی ثبات تعامل انسانی است و بر سر قدرت میان انواع گوناگون گروه ها به چالش می پردازد.
زیمل: زندگی فردی در دیالکتیکی مداوم با شکل های اجتماعی و فرهنگ عینی به سر می برد. در جوامع مدرن فرد در منازعه برای حفظ تمامیت خود در مقابل فرهنگ عینی درگیر است.	زیمل: « جامعه » شکلی با اهمیت فزاینده است که زندگی انسانها را سازمان می دهد. آن را می توان « فرهنگ عینی » تعبیر کرد - نمادها و باورداشت هایی که به طور فزاینده ای عام و مشترک می شود و زندگی ما را شکل می دهد.

جدول ۲- مقایسه نظرات اندیشمندان در خصوص کنش و ساختار

کنش	ساختار
<p>دورکیم: دورکیم نظریه ای واقعی در باب کنش اجتماعی ندارد؛ کنش فردی همیشه مشروط به گروه است، و کنش جمعی برای تقویت نیروی گروه بکار برده می شود.</p> <p>مارکس: در جوامع سرمایه داری عاملان اصلی طبقات اجتماعی اند - در وهله اول بورژوازی و پرولتاریا. بعضی طبقات - طبقات متوسط و دهقانان - سهیم در شرایط زندگی نیستند تا قادر باشند همچون عاملان جمعی عمل کنند، و این ها تمایل به پیروی از یک رهبر قوی دارند.</p> <p>وبر: گروههای منزلتی و طبقات اجتماعی که بر اساس بازار شکل گرفته اند می توانند کنشگران جمعی به صورت گروه های جمعی یا آن طور که معمول تر است گروه های اجتماعی باشند. چنین گروه هایی تنها در صورتی وجود دارند که اعضایشان هویت عام یا نفع مشترکی را تشخیص دهند. تنها کنشگر «واقعی» فرد است.</p> <p>زیمل: عمدتاً به تعاملات فردی و رابطه آنها با فرهنگ وسیع تر می پردازد؛ مفهومی از کنش جمعی وجود ندارد.</p>	<p>دورکیم: در جامعه هایی که همبستگی مکانیکی مسلط است، ساختار اجتماعی از شبکه ای از گروههای خویشاوندی (جامعه های منقسم) تشکیل می شود؛ جامعه های پیچیده تر مدرن متشکل از گروه های فرعی هستند که از طریق تقسیم کار شکل می گیرند و دولت بر آنها نظارت می کند.</p> <p>مارکس: انواع گوناگون جامعه شکل های متفاوتی از ساختار اجتماعی دارند. در جوامع سرمایه داری ساختار اقتصادی و ساختار طبقاتی حاصل شده از همه مهمتر است، و دولت و نهادهای دولتی ویژگیهای اصلی نظارت اجتماعی هستند.</p> <p>وبر: ساختار اجتماعی دستاوردی بی ثبات است؛ جوامع سنتی بر اساس خویشاوندی و گروه های منزلتی بنا شده و جوامع مدرن طبقاتی که بر اساس بازار ایجاد شده اند وارد گود می شوند.</p> <p>زیمل: نبود مفهوم واقعی ساختار اجتماعی، به جز شاید در مناسبات ایجاد شده از مبادلات اقتصادی. به جای مفهوم ساختار اجتماعی، او مفهوم «فرهنگ عینی» را به کار می گیرد.</p>

جدول ۳- مقایسه نظرات اندیشمندان در خصوص یکپارچگی اجتماعی و یکپارچگی نظام

یکپارچگی اجتماعی	یکپارچگی نظام
<p>دورکیم: در تمام جوامع یکپارچگی اجتماعی از طریق وجدان جمعی، شیوه های مشترک اندیشه (منطق، مفاهیم زمان و مکان، عقاید مشترک، هنجارها) به دست می آید. در جوامعی که همبستگی مکانیکی حاکم است، دین محور اصلی است. در جوامع پیچیده تر مدرن، وجدان جمعی کمتر بر زندگی و فعالیت ما احاطه دارد ولی بر اساس اخلاق آزادی فردی نهاده می شود، یعنی آزادی فردی مذهب انسانیت می شود.</p> <p>مارکس: از رهگذر ایدئولوژی ها یکپارچگی «کاذب» و نسبتاً جزئی به دست می آید، و تحول بازار به طور مدام یکپارچگی به دست آمده هرچه باشد تهدید می کند. طبقات اصلی در حال کشمکش برای بدست آوردن یکپارچگی خودشان در مقابل طبقات دیگر تلاش می کنند - پرولتاریا طبقه ای است که بیشترین احتمال پیروزی را دارد.</p> <p>وبر: در این مورد مفهومی واقعی از یکپارچگی اجتماعی در کار وبر وجود ندارد.</p> <p>زیمل: یکپارچگی اجتماعی از طریق فرهنگ عینی به دست می آید - گسترش نمادها و معانی عام که با مبادلات اقتصادی آغاز می شود. رشد چنین فرهنگی آزادی انسانی را بسط می دهد ولی تمامیت و عمق زندگی فردی را محدود می کند.</p>	<p>دورکیم: در جایی که همبستگی مکانیکی مسلط است، یکپارچگی اجتماعی و یکپارچگی نظام یکی است، و از رهگذر وجدان جمعی حمایت می شود. جایی که همبستگی ارگانیک مسلط است، یکپارچگی نظام از طریق تقسیم کار تحقق می پذیرد.</p> <p>مارکس: یکپارچگی نظام در سرمایه داری به طور مدام با تضاد طبقاتی تهدید می شود و به وسیله دولت و ایدئولوژی های حاکم حمایت می شود.</p> <p>وبر: ساختارهای اجتماعی از رهگذر اشکال مختلف سلطه و از طریق ثبات فراهم آمده و به وسیله بازار با یکدیگر پیوند می یابند.</p> <p>زیمل: نبود مفهوم یکپارچگی نظام، به جز شاید از طریق مبادلات اقتصادی.</p>

جدول ۴- مقایسه نظرات اندیشمندان در خصوص مدرنیته و سرمایه داری / سوسیالیسم

سرمایه داری / سوسیالیسم	مدرنیته
<p>دورکیم: مفهوم سوسیالیسم در نزد دورکیم بر مبنای مفهوم گسترش مدرنیته نهاده شده؛ اگرچه مشکلاتی در صورت های غیرطبیعی تقسیم کار ظهور می کند، این ها در پیشرفت مداوم تاریخی برطرف می شود. به نظر نمی آید که او سرمایه داری را شکل خاصی از جامعه مدرن تلقی کند که مسئول مشکلات یا مزایای آن باشد.</p>	<p>دورکیم: حرکت به سمت جامعه ای متعادل از گروههای صنفی که به وسیله دولت و «دین» نوین انسانیت که ارزش فرد را تأکید می کند انسجام می یابد.</p>
<p>مارکس: سرمایه داری ترقی عظیمی را نسبت به انواع قدیمی تر جامعه بر حسب توانایی تولید ثروت نمایان می سازد، اگرچه با تناقضاتی به حرکت درمی آید که مانع فهم این توانایی می شود. نظام بازاری رقابتی تغییر سریع و گسیختگی بوجود می آورد - بسیاری آن را ویژگیهای مشخص کننده مدرنیته می دانند؛ انقلاب سوسیالیستی جامعه ای ایجاد می کند که آزادانه و به طور جمعی سازمان یافته و باثبات تر است و آرمان های انقلاب فرانسه را متحقق می سازد.</p>	<p>مارکس: جهان معاصر به سوی تحقق ارزشهای انقلاب فرانسه - آزادی، برابری و برادری - حرکت می کند. این فرآیندی حتمی یا آرام نیست و مستلزم تضاد و انقلاب است.</p>
<p>وبر: سوسیالیسم و کمونیسم منجر به رشد سریع تر سلطه بوروکراتیک می گردند.</p>	<p>وبر: مدرنیته روند سلطه فزاینده محاسبه پذیری عقلانی است و بزرگ ترین خطر سلطه سازمان های بوروکراتیک بزرگ است. اقتصاد بازار بزرگ آزاد در دولت دموکراتیک لیبرال بهترین سد در مقابل این سلطه است.</p>
<p>زیمل: هیچ بدیل تاریخی یا جامعه شناختی برای مدرنیته وجود ندارد؛ یک بدیل فری وجود دارد که در این صورت ممکن است هر دو نظام را به صورت های هنری تبدیل کند.</p>	<p>زیمل: مدرنیته رشد منظم فرهنگ عینی است، که بر فرآیند زندگی فرد مسلط می گردد.</p>

هنگامی که درباره دگرگونی های جهانی در بازار کار می اندیشیم، احتمالاً این مارکسیسم است که می تواند روشن ترین مفهوم جهان - سیستم را با پویایی اصلی خود و ساختار زیربنایی به ما بدهد، و تحولاتی که در تقسیم کار بر حسب این ساختار زیربنایی وجود دارد تبیین کند. نتایج این موضوع از ساختار طبقاتی جامعه غربی اثر می پذیرد و این نیز برخی از دگرگونی های صنعتی و سیاسی را در دهه های اخیر و تضادهایی را که ایجاد کرده است تبیین می کند. ولی به طور کلی مارکسیسم بهترین تصویر کلی را می دهد پیچیدگی های مفصل را متوجه نمی شود [۶].

سهام دورکیم در این مورد دو جانبه است: او ابتدا به اهمیت تقسیم کار در جداسازی و مرتبط کردن انسان ها به شیوه های گوناگون اشاره می کند و شماری از نشانه هایی را به ما می دهد که از طریق آنها می توانیم سعی کنیم شکل همبستگی اجتماعی و حیات جمعی را بررسی کنیم - میزان جرم، میزان خودکشی، میزان ازدواج و طلاق، و غیره. ثانیاً، او ما را به سوی فهمی هدایت می کند دایر بر اینکه جامعه چگونه می اندیشد - بازنمایی های جمعی اش - و به این وسیله می توانیم فهمی نیز از شکل و عمق همبستگی اجتماعی کسب کنیم. او این کارها را نسبتاً بهتر از مارکسیسم انجام می دهد، ولی رهیافت دورکیمی تقسیمات منافع را که باعث جدایی طبقات اجتماعی است نادیده می گیرد و یا تضعیف می کند [۷].

از طریق وبر می توانیم فهم بهتری از پیچیدگی تضاد اجتماعی و شکل های تضاد اجتماعی و سیاسی که مارکسیسم در تفسیر آن مشکل داشت به دست آوریم - به ویژه با توجه به این که وبر دولت را فقط همچون ابزار حاکمیت طبقاتی نمی بیند بلکه آن را کانون منازعه قدرت میان گروه های بسیار متفاوت می داند. به این مفهوم وبر احتمالاً بهترین مسیر تحلیلی قابل دستیابی را برای فهم جنبش های جدید اجتماعی عرضه می دارد. تحلیل وبری همچنین به فهم ما در باب دگرگونی های شیوه ای که جامعه مدرن خود را درک می کند می افزاید - به ویژه از رهگذر تحلیل او در باب عقلانیت و عقلانیت گرایی [۸].

ایده وبر کاملاً با سودگرایی که دورکیم مورد انتقاد قرار می دهد سازگار است. به یاد آورید که مطلب دورکیم این بود که جست و جوی نفع خود براساس توافق ارزشی جمعی اصلی بر سر مرزهای جست و جو بود - توافقی که، مثلاً قراردادها باید محترم شمرده شوند. اگرچه تصور می کنیم که او در این مورد حق داشت، تأکید او قدرت عقلانی شدن و منافع ابزاری به دست آمده از رهگذر تقسیم کار را از او مخفی

کرد - درست همانطور که، محققاً، وبر ممکن است دشواری هایی در مشاهده این که چگونه وجدان جمعی می تواند قدرت عقلانی شدن را میانجی گری کند داشته باشد - چرا، مثلاً، برخی ملت های مستعمره شده عقلانیت استعمار را رد می کنند [۱].

آن چه هر سه فاقدند و آن چه زیمل فراتر از همه درمی یابد، شیوه ای است که این فرایندهای گوناگون روانشناسی فردی و گروهی را، شکل و عمق رابطه ممکن میان افراد و گروهها را، تحت تأثیر قرار داده و تغییر می دهد. بنابراین احتمالاً صحیح است که بگوییم زیمل تنها کسی از این چهار تن است که برای فرد به مفهوم عینی ارزش قائل است [۹].

از نظر مارکس، تصور فرد به مفهوم مدرن محصول سرمایه داری است، بنابراین اگر درباره نظرگاهی که فرد را آزاد و خالق خویش تعبیر می کند صحبت کنیم این نظر مارکس درست است، ولی غالباً به نظر می آید که او مردم حقیقی را فقط نمونه هایی از ماهیت انسانی و از ماهیت انسانی بیگانه شده و اعضای طبقه اجتماعی می پنداشت. آنها ممکن است همه اینها باشند، ولی آنها همچنین هستی های زنده با منازعات درونی دشوار نیز هستند و زیمل تنها جامعه شناسی است که احتمال چنین فهمی را می دهد. دورکیم بر جامعه پذیری بیش از حد تأکید می گذارد، و فردیت را تنها از طریق وجدان جمعی مدرن ممکن می داند- آن چه زیمل همانا فرهنگ عینی که فردیت را منکر است تلقی می کند. و وبر به نظر می آید که تنها فرد را می بیند که تاکنون در استعمار عقلانیت است [۱۰].

قبل از این گفتیم که مارکسیست به شواهدی متفاوت با یک دورکیمی علاقمند است؛ باید آشکار شود که چرا چنین است، نه تنها برای این دو رهیافت بلکه برای هر چهار: آنها درباره جنبه های مرتبط ولی متفاوت جهان اجتماعی صحبت می کنند. مسئله پیدا کردن شواهدی برای قادر ساختن ما به انتخاب میان این رهیافت ها نیست بلکه مسئله پیدا کردن شواهدی است که ما را قادر می سازد عمق تفسیری را که هر نظریه ارائه می دهد بسط دهیم [۱۱].

### نتیجه گیری

مهمترین سهم بنیانگذاران جامعه شناسی ایجاد مفهومی از «جامعه» به منزله نیرویی برجسته در زندگی ماست " مارکس و دورکیم این کار را آشکارا و با کمال میل انجام می دهند، وبر تقریباً به رغم میل خودش، و زیمل با اکراه زیاد " و ، حتی اگر جامعه پیچیده و چند بعدی از کار دربیاید، ما هنوز محتاجیم که ایده [جامعه] را حفظ کنیم.

همین که ایده «جامعه» را داشته باشیم، امکان این پرسش وجود دارد که چه نوع تغییراتی ممکن، یا مطلوب است، و ما تا چه حد بر جهانی که در آن زندگی می کنیم نظارت داریم. بحث هایی که در مورد سوسیالیسم و سرمایه داری در آرای متفکران کلاسیک می یابیم این پرسش ها را مطرح می کند و تصادفی نیست که دو متفکری که روشن ترین دریافت ها را از جامعه همچون کل دارند این پرسش ها را از همه آشکارتر به شیوه ای مطرح می کنند که هنوز هم به جا و مناسب است. حتی اگر دشوار باشد که انقلاب سوسیالیستی را به شیوه ای که مارکس و لنین تصور می کردند تصور کرد، نباید این امکان را از نظر دور بداریم که شیوه های دیگری برای زیستن و شیوه های دیگری برای ساماندهی مان وجود دارد.

## منابع و مراجع

- [۱] بلاو، پیتر. (۱۳۸۸). (( چند انتقاد از نظریه اقتدار وبر )) ترجمه احمد تدین. در: عقلانیت و آزادی: مقالاتی از ماکس وبر و درباره ماکس وبر. تهران: انتشارات هرمس.
- [۲] اسکاف، لارنس. (۱۳۸۷). (( ماکس وبر )) استونز، راب. متفکران بزرگ جامعه شناسی. ترجمه مهرداد میر دامادی. تهران: نشر مرکز.
- [۳] دیلینی، تیم. (۱۳۸۷). نظریه های کلاسیک جامعه شناسی. ترجمه صدیقی و طلوعی. تهران: نشر نی.
- [۴] آبراهام، جی، اچ. (۱۳۶۹). مبانی و رشد جامعه شناسی. ترجمه حسن پویان. تهران: انتشارات چاپ پخش.
- [۵] کرایب، یان. (۱۳۹۲). نظریه های اجتماعی کلاسیک. ترجمه شهناز مسمی پرست. تهران: نشر آگه.
- [۶] درپیر، هال. (۱۳۸۲). نظریه انقلاب مارکس. ترجمه حسن شمس آوری. تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- [۷] آرون، ریمون. (۱۳۸۲). مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی. ترجمه باقر پرهام. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- [۸] فروند، ژولین. (۱۳۸۳). جامعه شناسی ماکس وبر. ترجمه نیک گوهر. تهران: توتیا.
- [۹] واند نبرگ، فردریک. (۱۳۸۶). جامعه شناسی جورج زیمل. ترجمه عبدالحسین نیک گوهر. تهران: نشر توتیا.
- [۱۰] کوزر، لوئیس. (۱۳۸۳). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی. ترجمه محسن تلائی. تهران: انتشارات علمی.
- [۱۱] کیوسیو، پیتر. (۱۳۸۲). اندیشه های بنیادی در جامعه شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی چاپ سوم.